

گزینه‌های سخت

نویسنده: هیلاری رُد هام کَلِیتون

ترجمه و تحقیق: سیده نسترن پزشکی

انتشارات آزاد مهر

فهرست

بخش پنج: آشوب

فصل ۱۴: خاورمیانه، راه سنگلاخ صلح

فصل ۱۵: بهار عربی، انقلاب

فصل ۱۶: لیبی، تمامی تدابیر ضروری

فصل ۱۷: بنغازی، درگیر جنگ

فصل ۱۸: ایران، تحریم ها و رازها

فصل ۱۹: سوریه، معضل شریر

فصل ۲۰: غزه، تشریح یک آتش بس

بخش شش: آینده‌ای که ما می‌خواهیم

فصل ۲۱: تغییرات اقلیمی

فصل ۲۲: مشاغل و انرژی، عرصه‌ی بازی برابر

فصل ۲۳: هائیتی، فاجعه و توسعه

فصل ۲۴: کشورداری قرن ۲۱، دیپلماسی

دیجیتالی در یک جهان شبکه‌ای

فصل ۲۵: حقوق بشر، کار ناتمام

سخن پایانی

سپاسگزاری

منابع عکس ها

فهرست اعلام

بخش پنج

آشوب

فصل ۱۴

خاورمیانه، راه سنگلاخ صلح

پرچم فلسطین سه نوار افقی سیاه، سفید و سبز با یک مثلث سرخ دارد که از یک بند پرچم پیش رفتگی دارد. از زمان جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷م تا پیمان صلح اسلو در سال ۱۹۹۳م، نصب آن در قلمرو فلسطینی از طرف دولت اسرائیل ممنوع شده بود. برخی این پرچم را نماد و آرم تروریسم، مقاومت و انتفاضه، قیام خشونت بار بر علیه حاکمیت اسرائیل می‌دانستند که تروریست‌های فلسطینی را در اواخر دهه‌ی ۸۰ م متحیر ساخته بود. حتی هفده سال پس از اسلو این پرچم به صورت نماد بحث بر انگیز و فتنه انگیز در میان بعضی اسرائیلی‌های محافظه کار باقی مانده است. بنابراین، باعث تعجب بود وقتی در نیمه‌ی سپتامبر ۲۰۱۰م در اقامتگاه رسمی نخست وزیر بنیامین "بی بی" نتانیا هو در اورشلیم رهبر حزب دست راستی لیکود وارد شدم و رنگ های سیاه، سفید، سبز و سرخ فلسطینی‌ها در کنار پرچم آشنای آبی و سفید اسرائیل آویزان بود.

با اهتزاز پرچم فلسطین که بی بی وقتی نخست وزیر پیش از وی **اهود اولمرت** چند سال پیش این کار را کرد انتقاد نمود، این ژست آشتی طلبانه از سوی نخست وزیر برای مهمان دیگرش در آن روز یعنی رییس جمهور دولت خودگردان **محمود عباس** بود. **بی بی** که به عباس خوشامد می گفت اظهار داشت: "از آمدن شما به منزل من خوشوقتم." رییس جمهور فلسطین در ورودی ایستاد تا دفتر مهمان نخست وزیر را امضا کند و گفت: "امروز من پس از یک غیبت دراز مدت به این خانه برگشتم تا گفتگوها و مذاکرات را به امید دستیابی به یک صلح ابدی در کل منطقه و مخصوصا صلح بین ملت های اسراییل و فلسطین ادامه بدهم."

رد و بدل کردن کلمات محبت آمیز نمی توانست فشاری را که همه ی ما در آن روز احساس می کردیم بپوشاند. وقتی در اتاق مطالعه ی دنج خصوصی نتانیا هو نشستیم و شروع به حرف زدن کردیم، در ذهن ما ضرب الاجلی سایه افکنده بود. در کمتر از دو هفته یک مهلت قانونی ده ماهه بر سر ساختن شهرک سازی های تازه ی اسراییل در **کرانه ی غربی** به پایان می رسید. اگر نمی توانستیم به توافقی برای تمدید آن انجماد برسیم، عباس متعهد شده بود از مذاکرات مستقیم که بتازگی آغاز کرده بودیم کناره گیری خواهد کرد. و نتانیا هو هم محکم به موضع خود چسبیده بود که ده ماه بیش از کفایت بوده است. تقریبا دو سال دیپلماسی دشوار طول کشید تا این

دو رهبر را راضی کنیم به مذاکرات رو در رو برای حل و فصل مناقشه ای تن دهند که دهه‌ها **خاورمیانه** را به ستوه آورده بود. سرانجام آن‌ها با مسائل اصلی دست و پنجه نرم کردند که تمامی مساعی پیشین را برای برقراری صلح از جمله مرزهای یک دولت فلسطینی آینده، ترتیبات امنیتی برای اسرائیل، آوارگان و موقعیت اورشلیم شهری که هر دو طرف ادعای پایتختی آن را داشتند را از بین می برد. اکنون، به نظر می رسد آن‌ها ممکن است در یک لحظه‌ی حیاتی، از پشت میز بلند شوند و بروند و من اطمینانی هم نداشتم ما راهی برای خروج از این بن بست بیابیم.

نخستین بار در دسامبر ۱۹۸۱م طی سفری مذهبی به **سرزمین مقدس** به اتفاق بیل از اسرائیل دیدن کردم. وقتی پدر و مادرم برای نگهداری از چلسی به **لیتل راک** برگشتند، ده روزی را به کاوش **تل آویو، حیفا، الخلیل، ماسادا^۱** و خیابان‌های باستانی شهر کهن اورشلیم سپری کردیم. ما در کلیسای **مزار مقدس^۲** دعا کردیم همان جایی که مسیحیان معتقدند عیسی مدفون گردید و رستاخیز نمود. ما همچنین به برخی مقدس ترین مکان‌های مسیحیان، یهودیان و مسلمین از جمله **دیوار غربی، مسجد الاقصی و سد صخره** ادای احترام کردیم. من شیفته‌ی اورشلیم بودم. حتی در بحبوحه‌ی

^۱ Galilee ,Masada ,Tel Aviv,Haifa
^۲ Holy Sepulchre

همه‌ی آن تاریخ و سنت‌ها، شهری دارای تپش زندگی و انرژی بود. نیز عمیقاً استعداد و سرسختی مردم اسرائیل را ستایش می‌کردم. آن‌ها بیابانی را شکوفا ساخته و مردمسالاری کامیابی را در منطقه‌ای پر از مدعی و خودکامه‌گان بنا کرده بودند. وقتی شهر را ترک کردیم و به دیدار **جریکو** (Jericho^۱) در کرانه‌ی غربی رفتیم، من اولین نگاه اجمالی‌ام از زندگی تحت اشغالگری برای فلسطینیان را بدست آوردم که عزت و خودرایی را که آمریکایی‌ها مسلم گرفته بودند رد می‌کردند. بیل و من هردو از این سفر با حس پیوندی محکم با آن سرزمین مقدس و مردمش به میهن بازگشتیم. در طول سال‌ها هم در انتظار امید روزی بودیم که اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها مناقشه‌ی خود را حل و فصل کنند و در صلح زندگی نمایند.

طی سی سال بعد، بارها و بارها به اسرائیل برگشتم و دوستانی بدست آوردم و با کسانی آشنا شدم و با برخی از رهبران بزرگ اسرائیل کار کردم. به عنوان بانوی اول، دوستی نزدیکی با نخست وزیر اسحاق رابین و همسرش له‌آ (Leah) پدید آوردم، گرچه فکر نمی‌کردم اسحاق وقتی که می‌خواست سیگار بکشد هرگز مرا به خاطر ترک کردنش در

جریکو شهری در کرانه‌ی باختری (غربی) در دره‌ی اردن که کهن‌ترین شهر جهان به شمار می‌رود با ویرانه‌هایی که به ۸۰۰۰ سال قبل از میلاد حضرت مسیح ع بر می‌گردد. بر اساس انجیل این شهر توسط یوشع بعد از این که وی بنی اسرائیل را از اسارت به مصر برگرداند ویران گردید-یوشع خود جانشین موسی و هادی قوم بنی اسرائیل پس از وی بود. (یوشع ۳-۸)-م

هوای سرد در بهار خواب کاخ سفید ببخشد. (بعد از این که رابین مرا متهم کرد که روند صلح را با این سیاست به خطر می اندازم، سرانجام من دلم به رحم آمد و گفتم: "خب، اگر این امر تلاش ها را بیشتر به سمت صلح پیش می برد، من این قاعده را باطل می کنم تا برای شما مناسب باشد!") امضای پیمان اسلو توسط رابین و **عرفات** با دست دادن معروف آن ها در **ساوث لاون** کاخ سفید همراه گردید که ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳م را یکی از بهترین روزهای ریاست جمهوری بیل گرداند. ترور رابین در ۴ نوامبر ۱۹۹۵م، یکی از ناگوارترین ایام بود. هرگز نشستن با له آ و گوش دادن به مرثیه ی اندوهناک **نوا (Noa)** نوه ی او در مراسم تشییع جنازه اش در اسرائیل را هرگز فراموش نخواهم کرد.

قربانیان اسرائیلی تروریزم را نیز که در طول سال ها دیده ام فراموش نخواهم نمود. من دست هایشان را در اتاق های بیمارستان گرفته ام و به پزشکان گوش فراداده ام که چقدر گلوله ی انفجاری در پا، بازو یا سر کسی مانده است. من از یک رستوران-باشگاه منفجر شده در اورشلیم در فوریه ی ۲۰۰۲م در برخی از تیره و تارترین روزهای **انتفاضه ی دوم** دیدن کردم که در آن بین سال های ۲۰۰۰م و ۲۰۰۵م چند هزار فلسطینی و حدود هزار نفر اسرائیلی کشته شدند. من در طول حصار امنیتی **گیلو Gillo** نیز قدم زده ام و با خانواده هایی سخن گفته ام که می دانستند در هر لحظه ممکن است

موشکی سر خانه شان سقوط کند. این تجربه‌ها همواره همراه من خواهند بود.

در اینجا داستان یک اسرائیلی را که زندگی مرا تحت تاثیر قرار داد بازگو می‌کنم. در سال ۲۰۰۲م، من **یوشای پورات**^۱ را ملاقات نمودم. وی تنها بیست و شش سال داشت اما، چند وقتی بود که پزشک ارشد ام دی ای MDA بخش خدمات پزشکی اورژانس اسرائیل بود. او سرپرستی یک برنامه‌ی تربیت داوطلبان خارجی به عنوان نخستین پاسخگویان در اسرائیل را به عهده داشت. من در مراسم فارغ التحصیلی این برنامه حاضر شدم و در این لحظه مباحثاتی را در چهره اش بیاد می‌آورم که گروه دیگری از افراد جوان نجات جان مردم را آغاز می‌کردند. یوشای سرباز ذخیره در نیروهای دفاعی اسرائیل هم بود. یک هفته پس از دیدارمان، او توسط تک تیراندازی نزدیک راه بند جاده به همراه سربازان و شهروندان غیر نظامی دیگر کشته شد. MDA برنامه‌ی خارجی داوطلبی خود را به یادش نامگذاری کرد. وقتی دوباره در ۲۰۰۵م از (اسرائیل) دیدن کردم، با خانواده‌ی یوشای ملاقات نمودم که با شور و شغف در باره‌ی میزان اهمیت ادامه‌ی حمایت از MDA و مأموریت آن حرف می‌زدند. من به خانه رفتم و کارزاری را برای متقاعد نمودن صلیب سرخ بین المللی به راه انداختم تا MDA را به منزله‌ی یک عضو دائمی صاحب رای پس از نیم قرن ممانعت بپذیرد. آن‌ها در سال ۲۰۰۶م قبول کردند.

^۱ Yochai Porat

من در احساسی بسیار شخصی سرمایه گذاری شده در امنیت اسرائیل و موفقیت آن تنها نیستم. خیلی از آمریکایی‌ها اسرائیل را به مثابه‌ی یک سرزمین مادری برای مردمی که مدت‌های مدید تحت ستم بوده‌اند و به خاطر مردمسالاری که ناچار بوده از خویشتن در هر نوبت دفاع کند ستایش می‌کنند. در شرح داستان اسرائیل ما خودمان و قصه‌ی تمامی مردمی را که برای آزادی و حق تعیین سرنوشت خویش تقلا نموده‌اند می‌بینیم. به همین دلیل است که رییس‌جمهور **هری ترومن**^۱ فقط یازده دقیقه درنگ کرد تا ملت تازه‌ی اسرائیل را در ۱۹۴۸م به رسمیت بشناسد. اسرائیل چیزی فراتر از یک کشور است، اسرائیل رویایی است که نسل‌ها پرورش یافته و توسط زنان و مردانی که حاضر نشدند پیش پای سخت‌ترین نابرابری‌ها سر فرود آورند به واقعیت پیوسته است. این کشور همچنین اقتصادی کامیاب است و مدلی برای آن است که چگونه نوآوری، کارآفرینی و دموکراسی می‌تواند شکوفایی اقتصادی را حتی در شرایط ناگوار ببار بیاورد.

من از نخستین صداهایی بودم که علنا فریاد یک دولت فلسطینی را نیز سر می‌دادم. طی اظهارات ماهواره‌ای در نشست **بذرهای صلح جوانان خاورمیانه** در ۱۹۹۸م، من به اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌های جوان گفتم یک دولت فلسطینی "در دراز مدت منفعت خاورمیانه" خواهد بود. نظراتم

^۱ Harry Truman

توجه قابل ملاحظه‌ی مطبوعاتی را جلب نمود و دو سال قبل که بیل در پایان دوره‌ی ریاستش آمده بود، تشکیل دولت را در برنامه‌ی نخست وزیر اسرائیل **ایهود باراک** پیشنهاد کرد و او پذیرفت. اما، عرفات سه سال پیش از این که دولت بوش تشکیل این دولت را خط مشی رسمی ایالات متحده سازد قبول نکرد.

دولت اوباما در زمانی خطرناک در خاورمیانه بر سر کار آمد. در سراسر دسامبر ۲۰۰۸م، شبه نظامیانی از گروه افراط گرای فلسطینی **حماس** موشک های کم بردی را از **نوارغزه** از زمان بیرون راندن اجباری گروه رقیب فلسطینی خود **فتح** در ۲۰۰۷م به درون اسرائیل شلیک می کردند. اوائل ژانویه‌ی ۲۰۰۹م، ارتش اسرائیل به غزه حمله برد تا حملات موشکی را متوقف سازد. در هفته‌های پایانی دولت بوش، نیروهای اسرائیلی با مردان مسلح حماس در خیابان‌های نواحی متراکم از جمعیت به نبرد پرداختند. "عملیات سرب گداخته" یک پیروزی نظامی را برای اسرائیل رقم زد. حماس با مجروحین سنگین ضربه خورد و بسیاری از ذخائر موشکی و سلاح های دیگرش را از دست داد. اما، این عملیات یک فاجعه‌ی روابط عمومی نیز بود. بیش از یک هزار فلسطینی مردند و اسرائیل با محکومیت گسترده‌ی بین المللی روبرو گردید. در ۱۷ ژانویه، درست چند روزی پیش از آغاز به کار رییس جمهور اوباما، نخست وزیر ایهود اولمرت نیمه‌های شب در صورتی که حماس و گروه *دیگر در غزه گروه جهاد اسلامی

فلسطین آتشباری موشکی را متوقف سازند آتش بس اعلام نمود. روز بعد، شبه نظامیان موافقت کردند. جنگ متوقف شد. اما اسرائیل محاصره‌ی بالقوه‌ای را پیرامون غزه نزدیک به مرزهای دارای بیشترین رفت و آمد و بازرگانی حفظ کرد. حماس هم با استفاده از تونل‌های زیرزمینی مخفی قاچاقی از زیر مرز با مصر رد می‌شد، بلافاصله شروع به بازسازی زرادخانه‌ی خود نمود. دو روز بعد، رییس جمهور اواما در واشینگتن سوگند ریاست جمهوری یاد کرد.

با بحران در غزه که بر توجهات جهانی سیطره می‌یافت، نخستین تماس من با رهبری خارجی به عنوان وزیر امور خارجه تماس با اولمرت بود. ما بلادرنگ به نحوه‌ی حفظ آتش بس شکننده و محافظت از اسرائیل از شر حملات موشکی بیشتر روی آوردیم. و نیز به نیازهای انساندوستانه‌ی سخت درون غزه توجه کردیم. درباره‌ی شروع دوباره‌ی مذاکرات که می‌توانست به مناقشه‌ی مرزی با فلسطینی‌ها پایان دهد و صلحی جامع را برای اسرائیل و منطقه به ارمغان بیاورد هم حرف زدیم.

من به نخست وزیر گفتم رییس جمهور اواما و من سناتور سابق **جورج میشل** را به عنوان فرستاده‌ی ویژه‌ی تازه‌ی صلح خاورمیانه روز بعد اعلام خواهیم کرد. اولمرت میشل را "مرد خوبی" نامید و اظهار امیدواری کرد که ما می‌توانیم با یکدیگر در تمامی عرصه‌هایی که بحث کردیم کار کنیم.

در آغاز ماه مارس، من به نمایندگان از طرف سایر کشورهای نیکوکار بین المللی به کنفرانسی در

مصر جهت افزایش کمک انساندوستانه برای خانواده‌های نیازمند فلسطینی در غزه ملحق شدم. این گامی به سوی کمک به فلسطینی‌ها و اسرایلی‌های زخم دیده‌ای بود که خشونت اخیر برایشان به جا گذاشته بود. هر چه که بخواهید سیاست در هم و برهم خاورمیانه را گمان کنید، غفلت از رنج انسانی مخصوصا کودکان غیر ممکن است. کودکان فلسطینی و اسرایلی همان حقوقی را دارند که کودکان در هر جای جهان برای یک دوران طفولیت امن و امان همراه با آموزش و پرورش مناسب، مراقبت‌های بهداشتی و فرصت برای بنای یک آینده‌ی تابناک دارند. پدران و مادران در غزه و ساحل غربی با همان الهامات مانند والدین اسرایلی در تل آویو و حیفا جهت یک شغل خوب، خانه‌ای امن و فرصت‌های بهتر برای فرزندانشان سهیمند. درک این امر نقطه‌ی آغازین جهت پیوند شکاف‌هایی است که منطقه را متفرق می‌سازد و بنیانی برای صلح پایدار فراهم می‌آورد. وقتی من این نکته را در کنفرانس مصر مطرح کردم، اعضای رسانه‌های معمولا خصمانه‌ی عربی نیز شروع به کف زدن و تشویق نمودند.

در اورشلیم من شادمانی دیدن دوست قدیمی ام رییس جمهور شیمون پرز^۱، شیری بازمانده از اسراییل را داشتم که به بنای دفاع جدید دولت کمک کرد و مذاکرات اسلو را انجام داد و جریان را بعد از

^۱ Shimon Peres

ترور را بین به سمت و سوی اسباب صلح کشاند. به عنوان رییس جمهور، پرز به شکلی بزرگ نقشی تشریفاتی داشت* . او هنوز هم با شور و شغف به نیاز برای یک راه حل **دو دولت** باور داشت ولی، او تشخیص می داد که تحقق چنین امری تا چه حد دشوار می باشد. او به من گفت: " ما این را سر سری نگرفته ایم، این بار اکنون بر دوش های شما خفته است." اما من گمان می کنم آن ها قوی هستند و شما در ما یک شریک مخلص و واقعی را درهدف دوگانه برای جلوگیری و توقف ترور و تحقق صلح برای همه ی مردم در خاورمیانه می یابید."

من با اولمرت و وزیر خارجه ی سرسخت و زیرکش خانم **سیپی لیونی**^۱ مامور پیشین **موساد**^۲ راجع به حل تنش ها در غزه و تحکیم آتش بس مشورت کردم. با ادامه ی حملات مرگبار و گاه و بیگاهی موشکی به نظر می رسید که مناقشه ی کامل و تمام می تواند در هر زمان ناگهان مشتعل گردد. بعلاوه، می خواستم به اسرائیل ضمانت بدهم دولت او با ما به شکل کامل نسبت به امنیت اسرائیل و آینده اش به عنوان یک دولت یهودی تعهد دارد. من گفتم: " از هیچ ملتی نباید توقع داشته باشیم دست روی دست کناری بنشیند و اجازه دهد موشک ها مردم و قلمروش را مورد حمله قرار دهند. " سال ها در سایه ی دولت های دموکراتیک و جمهوریخواه، ایالات متحده در خصوص کمک به اسرائیل در حفظ یک "

^۱ Tzipi livni
^۲ Mossad

لبه‌ی تیز کیفی نظامی " بر هر رقیبی در منطقه ملتزم بوده است. من و رییس جمهور اوپاما می‌خواستیم آن را به سطح بعد برسانیم. درست در همان وقت، ما دست به کار گسترش همکاری امنیتی شدیم و در پروژه‌های دفاعی مشترک از جمله گنبد آهنین (Iron Dome) که یک سیستم دفاع موشکی با برد کوتاست، سرمایه‌گذاری کردیم تا در حفاظت شهرها و خانه‌های اسرائیلی در برابر موشک‌ها کمک کند.

اولمرت و لیونی برای حرکت به سوی یک صلح جامع در منطقه و راه حل دو دولت جهت مناقشه‌ی فلسطینی‌ها با وجود نامرادی‌های فراوان در طول دهه‌های مذاکرات کند مصمم بودند. اما، آن‌ها خیلی زود داشتند از قدرت خارج می‌شدند. اولمرت استعفایش را تحت هاله‌ای از اتهامات فساد مالی اعلام کرد که بیشتر از اوائل دوره‌ی خدمتش به عنوان شهردار اورشلیم نشات می‌گرفت. لیونی رهبری حزب کادیمای خودشان را به عهده داشت و در مقابل نتانیاها و لیکود کاندیدای انتخابات تازه شدند. حزب کادیما در واقع یک کرسی بیشتر را در پارلمان اسرائیل یا همان کنست^۱ به دست آورد. (بیست و هشت کرسی برای کادیما و بیست و هفت کرسی برای لیکود) اما، لیونی نمی‌توانست ائتلاف اکثریت با دوامی را در میان گروه‌های احزاب کوچکتر بدست بیاورد تا توازن قدرت را حفظ نماید. بنابراین، نتانیاها فرصتی بدست آورد تا دولت را تشکیل دهد.

من با لیونی پیرامون ایده‌ی یک دولت متحد میان کادیم و لیکود که می‌تواند احتمالا در پیگیری صلح با فلسطینی‌ها باز تر باشد سخن گفتم. اما، او قویا مخالف آن بود. وی به من گفت: " تصمیم ندارم به دولت او وارد شوم. " در نتیجه، نتانیاهو یک ائتلاف اکثریتی را از احزاب کوچک تر گردهم آورد و در پایان مارس ۲۰۰۹م به دفتر نخست وزیری که از سال ۱۹۹۶م تا ۱۹۹۹م آن را اشغال کرده بود بازگشت.

چندین سال بود که نتانیاهو را می شناختم. او شخصیتی پیچیده است. وی سال های شکل گیری شخصیت خود را در آمریکا سپری و در ایالات متحده زندگی کرده و در **هاروارد** و هم در **ام آی تی** (MIT دانشکده‌ی فنی ماساچوست) درس خوانده است و حتی مدت کوتاهی در **گروه مشاوره‌ی بوستون** همراه با **میت رامنی**^۱ در ۱۹۷۶م کار کرده است. نتانیاهو عمیقا نسبت به چارچوب زمین برای صلح اسلو و راه حل دو دولت که به فلسطینی‌ها کشوری از آن خودشان در قلمرو اشغالی اسرائیل از سال ۱۹۶۷م می بخشید تردید داشت. بعلاوه، او به طرز قابل فهمی بر تهدید اسرائیل از جانب **ایران** مخصوصا احتمال دستیابی **تهران** به سلاح های هسته‌ای متمرکز بود. دیدگاه‌های تهاجمی نتانیاهو از تجارب خود او در نیروهای دفاعی اسرائیل به‌ویژه در طول جنگ **یوم کیپور** (روز عید یهودیان **Yom**

^۱ Mitt Romney

^۱ Kippur) و از یاد برادرش **یوناتان**^۲ که کماندویی بسیار محترم بود و در هنگام رهبری حمله به انتبه^۳ (Entebbe) در سال ۱۹۷۶م کشته شد و از نفوذ پدرش **بنسیون**^۴ که مورخی فراملی بود و به یک دولت یهودی شامل تمام ساحل غربی و غزه پیش از تولد دولت اسرائیل التفات داشت شکل گرفته بود. نتانياهو بزرگتر (نتانياهو پدر است-م) به آن موضع وفادار ماند تا زمانی که در ۲۰۱۲م در سن ۱۰۲ سالگی درگذشت.

در آگوست ۲۰۰۸م پس از پایان کارزار انتخاباتی ام، نتانياهو در نیویورک به دفتر سنای من در خیابان سوم آمد. بعد از یک دهه سردر گمی سیاسی پس از شکستش در انتخابات ۱۹۹۹م، **بی بی** مسیر خود را در راس لیکود باز رو به بالا رفته و اکنون برخاسته بود تا بار دیگر دفتر نخست وزیری را در اختیار گیرد. او که در اتاق کنفرانس من بر فراز **مید تاون منهن**^۵ نشسته بود، راجع به پیچش های بخت و اقبالش فیلسوف شده بود. وی به من گفت وقتی در رای گیری شکست خورده از نخست وزیر **مارگارت**

روز مقدس یهودیان و مقدس ترین روز در سال یهودی که آن ها روزه می گیرند و نماز می خوانند که دهمین روز از ماه تشرین است-م

^۲ Yonatan

- شهری در اوگاندا که در جریان گروگانگیری مسافران پرواز فرانسه در سال ۱۹۷۶م در زمان ایدی امین منجر به آزادی مسافران از چنگال تروریست های فلسطینی گردید-
م

^۴ Benzion

^۵ Midtown Manhattan

تاچر نصایحی دریافت کرده، بانوی آهنین^۱ خودش گفته بود: "همیشه غیرمتوقع را متوقع باش." حال، او داشت همان پند و اندرز را به من می‌داد. چند ماه بعد، وقتی رییس جمهور اواما عنوان "وزیر امور خارجه" را برای نخستین بار به من گفت من به آنچه بی بی پیش بینی نمود فکر می‌کردم.

بعدها، هر دوی ما به گذشته، به آن مکالمه به مثابه‌ی یک شروع تازه در رابطه مان نگاهی افکندیم. با وجود تفاوت های سیاسی ما، نتانیاهو و من با هم به منزله‌ی شریک و دوست کار می‌کردیم. اغلب در حین تماس های تلفنی که یک ساعت هم ممکن بود طول بکشد، گاهی هم دو ساعت، به تناوب با هم بحثمان نیز می‌شد. اما، حتی هنگامی که با هم اختلاف نظر داشتیم تعهدی تغییر ناپذیر نسبت به اتحاد میان دو کشور را حفظ می‌کردیم. من دریافتم بی بی اگر احساس کند کنجی گرفتار شده است نبرد می‌کند. ولی، اگر به عنوان یک دوست با وی رابطه داشته باشید، فرصتی وجود دارد تا بتوانید با هم کاری را به انجام برسانید.

با منطقه‌ای که هنوز هم از درگیری غزه سکندری می‌خورد، و یک حامی مردم در خصوص زمامداری اسرائیل، چشم اندازها جهت دستیابی به یک توافق صلح جامع مرعوب کننده و بهتر بگویم که کمترین به نظر می‌رسید.

بانوی آهنین لقبی است که به نخست وزیر بریتانیا مارگارت تاچر(از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰م) دادند و هالیوود فیلمی تحت همین عنوان ساخته است که شرح زندگی اوست-م

تقریباً یک دهه تروری بر خاسته از انتفاضه‌ی دوم وجود داشت که در سپتامبر ۲۰۰۰م شروع شد. یک هزار اسرایلی کشته و هشت هزار نفر در حملات تروریستی از سپتامبر ۲۰۰۰م تا فوریه‌ی ۲۰۰۵م مجروح شدند. سه برابر هم بسیاری از فلسطینی‌ها کشته و هزاران نفر دیگر در همان دوره‌ی زمانی مجروح شدند. اسراییل به بنای یک حصار امنیتی طولانی پرداخت تا از نظر فیزیکی اسراییل را از کرانه‌ی غربی جدا سازد. در نتیجه‌ی این تدابیر حفاظتی، دولت اسراییل کاهش تندی در حملات انتحاری را از بیش از پنجاه حمله در ۲۰۰۲م به هیچ حمله در ۲۰۰۹م گزارش نمود. البته، آن هم منشاء بزرگی برای تسکین اسرایلی‌ها بود. اما، این امر، فشار را بر آنان کاهش داد تا امنیت بزرگتری را از راه یک توافق جامع صلح جستجو کنند.

در راس آن، تعداد ساکنان اسرایلی کرانه‌ی غربی رو به افزایش نهاد و بیشتر آنان به شکل تزلزل ناپذیری با عقب نشینی از هر زمین یا بستن هر توافق حل و فصلی بر چیزی که به آن مطابق با کتاب مقدس **جودیه و سمیریا " Judea and Samaria"**^۱ سرزمینی واقع در کرانه‌ی غربی رودخانه‌ی اردن می گفتند مخالف بودند. بعضی از ساکنان که از طریق "خط سبز" ۱۹۶۷م به این

جودیه و سمیریا . جودیه منطقه ای در جنوب غربی آسیا شامل بخش هایی از فلسطین اشغالی و کرانه‌ی غربی و سمیریا شهرباستانی و دولتی کهن در فلسطین که در شمال بیت المقدس امروزی در شرق دریای مدیترانه واقع است -م

پاسگاه دور افتاده‌ی مرزی نقل مکان کرده بودند به سادگی سعی داشتند از یک بحران مسکن در شهرهای گرانبقیمت اسرائیل پرهیز نمایند. ولی، دیگران از طریق جانفشانی مذهبی و باوری که کرانه‌ی غربی * انگیزه دار می شدند. ساکنان پایه و اساس سیاسی شریک ائتلاف اصلی نتانیا هو یعنی حزب اسرائیل بیتئی نو^۱ به رهبری آویگدور لیبرمن^۲ مهاجری روسی تبار که در دولت جدید وزیر خارجه گردید بودند. لیبرمن به امتیازات انحصاری به عنوان نشانه‌ای از ضعف می نگریست و سابقه‌ی طولانی در مخالفت با روند صلح اسلو داشت. بی بی و لیبرمن نیز اعتقاد داشتند برنامه‌ی هسته‌ای ایران تهدید مبرم تر و بزرگتری برای امنیت دراز مدت اسرائیل به نسبت مناقشه‌ی فلسطینی‌هاست. همه‌ی این ها به یک نوع بی رغبتی در میان رهبران اسرائیل برای اتخاذ گزینه‌ی سخت ضروری جهت تحقق یک صلح پایدار مرتبط بود.

پس از ملاقات با رهبران پیشین و جدید اسرائیل در اورشلیم در اوائل مارس ۲۰۰۹م، من به درون کرانه‌ی غربی عبور کردم و رو به سوی رام الله مقرر تشکیلات خودگردان فلسطینی نهادم. بر اساس توافقات قبلی، تشکیلات خودگردان فلسطینی بخش هایی از سرزمین های فلسطین را مدیریت و نیروهای امنیتی خود را حفظ می کرد. من از کلاس

^۱ Yisrael Beiteinu Party
^۲ Avigdor Liberman

درسی دیدن کردم که دانش آموزان فلسطینی در حال فراگیری انگلیسی از طریق برنامه‌ی تحت حمایت ایالات متحده بودند. اتفاقاً آن‌ها داشتند ماه تاریخی زنان را می‌خواندند و راجع به سالی راید^۱ اولین زن فضانورد آمریکایی چیزی فرامی‌گرفتند. دانش آموزان، مخصوصاً دختران مجذوب داستان او بودند. وقتی یک تک کلمه‌ای پرسیدم که سالی و دستاوردهایش را توصیف نماید، دانش آموزی جواب داد: "امیدوار". یافتن چنین نگرشی مثبت در میان افرادی کم سن و سال که در چنین شرایط دشواری رشد می‌کنند امیدبخش بود. من تردید داشتم کسی همین احساسات را در غزه بتواند بشنود. برای من، آن کلمه واگرایی بخت و اقبال میان دو قلمرو فلسطینی را جمع بندی می‌کرد.

تقریباً مدت بیست سال دو دسته‌ی فتح و حماس برای نفوذ در میان مردم فلسطین با هم رقابت کرده بودند. هنگامی که عرفات زنده بود، حزب فتح او پیشرو و برتر بود و نماد و پیکره‌ی شخصی اش کفایت می‌کرد تا بتواند به طور گسترده صلح را بین این دو حفظ نماید. اما، پس از این که او در سال ۲۰۰۴م درگذشت، شکاف تبدیل به درگیری آشکار گردید. برای افرادی که از روند صلحی که در ارائه‌ی پیشرفت ملموس بیشتر ناتوان بود از خواب و خیال بیدار شده بودند، حماس برای امیدی واهی مشتری جلب می‌کرد که دولت فلسطینی می‌تواند به نوعی از راه خشونت و مقاومت سازش ناپذیر تحقق یابد. در

^۱ Sally Ride

مقابل، جانشین عرفات به عنوان رییس فتح و سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO) محمود عباس (که ابومازن هم نامیده می شود)، عرصه‌ای از عدم خشونت را حفظ نمود و مردمش را به تلاش جهت پیشبرد یک راه حل سیاسی از راه مذاکره برای این مناقشه ترغیب نمود. در عین حال، به بنای اقتصاد و نهادهایی برای یک دولت فلسطینی در آینده پرداخت.

اوائل ۲۰۰۶م، حماس انتخابات قانونی را در سرزمین های فلسطینی که توسط دولت بوش بر سر مخالفت های برخی اعضای فتح و اسرایلی ها جلو برده شده بود برنده شد. این پیروزی ناگوار به بحرانی تازه با اسراییل و جنگ قدرت خشونت بار با فتح انجامید.

پس از این که نتایج انتخابات معلوم شد، من بیانیه‌ای از دفتر سنای خود در محکومیت حماس صادر و تاکید کردم: " تا زمانی که و اگر که حماس خشونت و ترور را رد نکند و موضعش را جهت نابودی اسراییل ترک ننماید، من باور ندارم شایسته باشد ایالات متحده حماس را به رسمیت بشناسد. و هیچ ملتی هم در دنیا نباید چنین کند." پیامد آن تذکری بود که دموکراسی ناب چیزی فراتر از برنده شدن در یک انتخابات است و اگر ایالات متحده بر انتخابات پافشاری می نماید، برای کمک به تحصیل مردم و احزاب در خصوص این فرایند مسئولیت دارد. فتح چند کرسی را از دست داد زیرا این حزب دو کاندیدا را در حوزه‌های انتخاباتی معرفی کرده بود، درحالی

که حماس تنها یک جا را پر کرده بود. این اشتباهی پر هزینه (برای فتح) بود. سال بعد، حماس کودتایی را در غزه بر علیه اقتدار عباس که با وجود شکست حزبش در انتخابات قانونی به ریاست جمهوری ادامه می‌داد انجام داد. با وجود فتح در راس قدرت در کرانه‌ی غربی، مردم فلسطین میان دو مرکز قدرت رقیب و دو بینش بسیار متفاوت به آینده متفرق شدند.

این تفرقه چشم اندازهای از سرگیری گفتگوهای صلح را دورتر ساخت و بر بی میلی اسرائیل افزود. به هر رو، در نتیجه‌ی این ترتیبات نامعمول هر دو طرف می‌توانستند رویکرد خود را نسبت به کشورداری بیازمایند. این نتایج را می‌توان هر روز در خیابان‌های فلسطین و نواحی مجاور دید. *

در این بین، در کرانه‌ی غربی، عباس و نخست وزیر **سلام فیاض** یک تکنوکرات توانا نتایج بسیار متفاوتی را در دوره‌ی زمانی نسبتاً کوتاهی پدید آوردند. آن‌ها با توجه دادن به سابقه‌ی فساد مالی دست به کار شدند و نهادهای شفاف و پاسخگویی را درست کردند. ایالات متحده و سایر شرکای بین المللی مخصوصاً اردن به اثر بخشی و اعتبار نیروهای امنیتی تشکیلات خودگردان فلسطینی (PA-Palestinian Authority) که اولویت کلیدی برای اسرائیل بود یاری رساند. اصلاحات اعتماد عمومی را به دادگاه‌ها افزایش داد و در ۲۰۰۹م آن‌ها ۶۷ درصد موارد بیشتری را نسبت به ۲۰۰۸م گردآوری کردند. عایدات مالیاتی سرانجام جمع آوری شد. تشکیلات

خودگردان شروع به ساختن مدرسه‌ها و بیمارستان‌هایی کرد و معلمین و کادر پزشکی را تربیت نمود. تشکیلات خودگردان حتی کار بر روی یک برنامه‌ی بیمه‌ی سلامت ملی را شروع کرد. سیاست‌های مالی مسئولانه‌تر که از طرف جامعه‌ی جهانی مورد حمایت قرار می‌گرفتند، (از جمله صدها میلیون دلار هر سال از ایالات متحده که بزرگترین اهدا کننده‌ی دو جانبه‌ی تشکیلات خودگردان است) و بهبود امنیت و حاکمیت قانون به رشد اقتصادی شگرفی منجر شد. با وجود چالش‌های جاری فلسطینی‌های بیشتری در کرانه‌ی غربی شغل پیدا کردند، کسب و کارهایی را شروع نمودند، و رکود اقتصادی را که پس از شیوع انتفاضه‌ی دوم در ۲۰۰۰م از پی آمد، دگرگون ساختند. شمار گواهی اشتغال به کار‌های تازه صادرشده در کرانه‌ی غربی در ربع چهارم سال ۲۰۰۹م ۵۰ درصد بالاتر از همان دوره‌ی زمانی در سال ۲۰۰۸م بود که فلسطینی‌ها همه چیز از صندوق‌های سرمایه‌ای فعالیت اقتصادی گرفته تا فروشگاه‌های سخت‌افزاری و هتل‌های مجلل را گشودند. بیکاری در کرانه‌ی غربی به کمتر از نصف همان میزان در غزه سقوط کرد.

حتی با این پیشرفت کارهای بسیار زیادی برای انجام وجود داشت. افراد بیش از حد زیادی کماکان مایوس و بیکار بودند. تهییج و خشونت ضد اسراییلی هنوز هم مشکل‌هایی بودند و ما امید داشتیم اصلاحات عظیم‌تر جهت سرکوب فساد مالی، القای یک فرهنگ صلح و بردباری را در میان فلسطینی‌ها و

کاهش وابستگی به کمک خارجی را ببینیم. اما رویای یک فلسطین مستقل که بتواند خود را اداره کند، مسئولیت هایش را تقبل نماید و امنیت را برای شهروندان و همسایگانش تضمین کند آسان تر بود. بانک جهانی در سپتامبر ۲۰۱۰م اعلام کرد تشکیلات خودگردان فلسطینی شتاب خود را در ساخت نهادها و ارائه‌ی خدمات عمومی حفظ کرده است و این می‌تواند "موقعیت ممتازی جهت تاسیس یک دولت در هر زمان در آینده‌ی نزدیکی باشد."

من این پیشرفت را مستقیماً در دیدارهایی از کرانه‌ی غربی در ۲۰۰۹م و ۲۰۱۰م دیدم. ماموران امنیتی کاملاً مجهز فلسطین که بسیاری از آن‌ها با کمک ایالات متحده و اردن آموزش دیده بودند، در مسیر صف بسته بودند. در حالی که به درون رام الله با خودرو حرکت می‌کردیم، می‌توانستم ساختمان‌های آپارتمانی و برج‌های اداری جدید را از فراز تپه‌ها ببینم. ولی، وقتی به چهره‌های زنان و مردانی که از فروشگاه‌ها و خانه‌هایشان بیرون می‌آمدند نگاه کردم، فراموش کردن تاریخ مرارت بار مردمی که هرگز دولتی از آن خود نداشته‌اند غیر ممکن بود. پیشرفت اقتصادی و اساسی مهم و در واقع ضروری است، اما کافی هم نیست. آرمان‌های مشروع مردم فلسطین تا زمانی که راه حل دو دولت که ضامن شان و منزلت، عدالت و امنیت برای تمامی فلسطینی‌ها و اسرایلی‌ها باشد موجود نشود، هرگز برآورده نخواهند شد.

من همواره بر این باور خواهم بود که عرفات در اواخر ۲۰۰۰م و اوائل سال ۲۰۰۱م در اجتناب از

پیوستن به نخست وزیر باراک برای پذیرش "پارامتر های کلینتون " اشتباه وحشتناکی مرتکب شد که (این پارامترها) به فلسطینی ها در کرانه ی غربی و غزه دولتی دارای پایتختی در اورشلیم اعطا می کرد. اکنون، داشتیم دوباره با رییس عباس کار را محک می زدیم. وی مدت های طولانی و سخت برای تحقق رویاهای مردمش کار کرده بود. او درک می کرد آن رویاها می توانند تنها از راه غیر خشونت آمیز و از راه مذاکره محقق گردند. نیز، او عقیده داشت فلسطین مستقل که شانه به شانه ی اسراییل در صلح و امنیت زندگی کند ممکن و هم ضروری است. گاهی من فکر می کردم در حالی که عرفات شرایط انجام یک صلح را داشت ولی اراده اش را نداشت، عباس ممکن است اراده را داشته باشد اما، شرایط را ندارد. گرچه در بعضی از لحظات یاس و نومیدی مان، من راجع به اراده اش نیز شک می کردم.

با چرب زبانی اسراییلی ها و فلسطینی ها را به میز مذاکره برگرداندن چندان کار آسانی نبود. هیچ راز بزرگی راجع به این که توافق نهایی چگونه به نظر خواهد رسید و مصالحاتی که مشکل آفرین بودند وجود نداشت. این چالش داشت در هر دو طرف اراده ی سیاسی را بر می انگیخت تا گزینه ها و از خود گذشتگی هایی را که جهت پذیرش آن مصالحات ضروری هستند اتخاذ نماید و صلح کند. تلاش های دیپلماتیک ما می بایست بر ایجاد اعتماد و رضایت در هر دو طرف متمرکز می شد و به رهبران کمک

می‌کرد تا فضای سیاسی را برای مذاکره با یکدیگر مهیا سازند و روشنگری قانع‌کننده‌ای داشته باشند که وضعیت کنونی برای همه غیر قابل توجیه است.

من متقاعد بودم که این امر درست است. برای فلسطینی‌ها دهه‌ها مقاومت، تروریزم و خیزش دولتی مستقل ایجاد نکرده بود و بیش از آن هم نمی‌رفت که هیچ کاری جهت پیشبرد آرمان‌های مشروع آن‌ها بدست دهد. مذاکرات تنها مسیر قابل قبول را به سوی آن هدف ارائه می‌کرد و انتظار فقط به معنای طولانی‌تر کردن اشغال و رنج برای هر دو طرف بود.

برای اسرائیلی‌ها، مسئله دشوارتر بود زیرا وضعیت کنونی کمتر به شکل آشکار و بلافصل مشکل آفرین بود. اقتصاد داشت شکوفا می‌شد، تدابیر امنیتی بهبود یافته به شکل شدیدی تهدید تروریزم را کاهش می‌داد و بسیاری از اسرائیلی‌ها احساس می‌کردند موجودیت شان^۱ سعی داشته صلح کند و در مقابل هیچ چیز به جز دل شکستگی و خشونت دریافت ننموده است. در نگاه آن‌ها، اسرائیل توافقات سخاوتمندانه‌ای به عرفات و عباس پیش کش نمود و فلسطینی‌ها آن را رد کردند. در زمان نخست وزیر اریل شارون^۲ اسرائیل به شکل یک جانبه (بدون یک تفاهم صلح مورد گفتگو) از غزه عقب نشینی کرد که تبدیل به یک منطقه‌ی محصور تروریستی گردید که موشک‌های کوچکی (راکت) به جنوب اسرائیل پرتاب می‌کرد. وقتی اسرائیل از جنوب لبنان

^۱ آمده است - their country در متن اصلی
^۲ Ariel Sharon

نیروهایش را عقب کشید، حزب الله و گروه‌های شبه نظامی دیگر با حمایت ایران و سوریه، از این سرزمین به مثابه‌ی پایگاهی جهت حمله به شمال اسرائیل استفاده کردند. اسرائیلی‌ها چه دلائلی داشتند که به ناچار گمان کنند رها کردن زمین‌های بیشتر به صلح واقعی خواهد انجامید؟

من نسبت به آن بیم و ترس‌ها و تهدیدات و یاس‌هایی که در پس آن بود حس همدردی داشتم. اما، به عنوان شخصی که عمیقاً راجع به امنیت و آینده‌ی اسرائیل اهمیت می‌دهد، فکر می‌کردم روندهای جمعیتی، تکنولوژیکی و ایدئولوژیکی قانع‌کننده‌ای وجود دارد که برای انجام تلاش جدی دیگری جهت یک صلح مبتنی بر گفتگو برهان می‌آورد.

به دلیل نرخ موالید بالاتر در میان فلسطینی‌ها و نرخ ولادت پایین‌تر نزد اسرائیلی‌ها، ما به روزی نزدیک می‌شدیم که فلسطینی‌ها اکثریت جمعیت ترکیبی قلمروهای فلسطینی و اسرائیلی را شکل می‌دادند و اکثر آن فلسطینی‌ها به شهروندان درجه‌ی دوم تنزل پیدا می‌کردند و قادر به رای دادن نمی‌شدند. تا زمانی که اسرائیل بر معلق ساختن قلمروها پافشاری نماید، حفظ موقعیتش به عنوان یک دولت مردمسالار و نیز یهودی به شکل فزاینده دشوار و در نهایت ناممکن خواهد بود. دیر یا زود، اسرائیلی‌ها ناچار خواهند شد یکی یا دیگری را انتخاب کنند یا این که به فلسطینی‌ها اجازه دهند دولتی از آن خود داشته باشند.

در عین حال، موشک هایی که در دستان حماس در غزه و حزب الله در لبنان جاری هستند به صورتی فزاینده پیچیده می شدند و می توانستند به جوامع اسرائیلی دور از مرزها دسترسی داشته باشند. در آوریل ۲۰۱۰م، گزارش هایی موجود بود که سوریه دارد موشک های دور برد اسکاد (Scud) را برای حزب الله در لبنان جابجا می کند. این موشک ها می توانستند به شهرهای عمده ی اسرائیل برسند. در بهار ۲۰۱۴م، اسرائیل جلوی یک کشتی حامل موشک های ام-۳۰۲ زمین به زمین سوری به مقصد شبه نظامیان فلسطینی در غزه را گرفت که می توانستند به سرتاسر اسرائیل دسترسی پیدا کنند. ما می توانستیم به تقویت دفاع هوایی اسرائیل ادامه دهیم. ولی، بهترین سیستم دفاع موشکی تمام جهان یک صلح عادلانه و پایدار خواهد بود. و هر چقدر این درگیری بیشتر به درازا بکشد، به دست انقلابیون^۱ راقدرت می بخشد و میانه رو ها را در سرتاسر خاورمیانه تضعیف می کند.

به علت همه ی این دلایل، من باور داشتم برای امنیت دراز مدت، اسرائیل ضرورت دارد تا به دیپلماسی فرصت دیگری بدهد. من هیچ تردید و وهمی نداشتم که دستیابی به یک تفاهم آسان تر از آنچه در دولت های قبلی بوده می باشد چون باراک اوباما آماده بود تا از سرمایه ی سیاسی شخصی اش مایه بگذارد و این بسیار قابل ملاحظه است. نتانیاهو

^۱ آمده است-م extremists در متن اصلی

دقیقا به سبب اتکا به نیروی نظامی خود معروف است و اگر وی همانند نیکسون که به چین رفت، متقاعد می شد این امر به نفع منافع امنیتی اسرائیل است او در میان افکار عمومی اسرائیل اعتبار هم داشت تا توافقی را انجام دهد. عباس داشت سن و سالی می گرفت و معلوم نبود تا چه مدت می توانست در قدرت باقی بماند و ما نمی توانیم این که جانشین وی هر کسی هم که باشد، مثل او ملتزم به صلح خواهد بود را بدیهی فرض کنیم. با همه ی بسته ی سیاسی و محدودیت های شخصی اش عباس ممکن است بخوبی آخرین کس و بهترین امید برای یک شریک فلسطینی ملتزم به یافتن راه حلی دیپلماتیک و به قدر کافی با عزم جزم برای فروش آن به مردمش باشد. آری، همیشه شیرجه رفتن دوباره درون باتلاق مذاکرات صلح خاورمیانه خطر دارد. تلاش و شکست می توانست به خوبی میانه روها را بی اعتبار نماید، افراط گرایان را بزرگ کند و طرف ها را بی اعتماد تر و متفرق تر از پیش بگرداند. ولی، اگر ما تلاش نمی کردیم، موفقیت ناممکن می شد و من مصمم بودم تلاش کنم.

نخستین گام به سوی آغاز سریع روند صلح در ژانویه ی ۲۰۰۹م جورج میشل را به عنوان **فرستاده ی ویژه** تعیین نمود به طوری که بتواند سعی نماید موفقیتی را که او با تفاهم **جمعه ی خوب** در ایرلند شمالی تحقق بخشید تکرار کند. این سناتور پیشین نرم زبان اهل مین (Maine) همیشه در

اشاره به تفاوت های این دو مناقشه سریع بود ولی، او هم از این واقعیت که ایرلند شمالی یکزمانی مانند خاورمیانه متمدن فرض می شد و از راه مذاکرات طاقت فرسا حل و فصل گردید نوید می گرفت. وی غالباً می گفت: "ما ۷۰۰ روز شکست و یک روز موفقیت داشتیم." از طرف دیگر، وقتی میشل به مخاطبانی در اورشلیم اشاره کرد که هشتصد سال طول کشید تا صلح سرانجام به ایرلند شمالی رسید، یک مرد شریف سن و سال دار به طعنه گفت: "چه تفاهم تازه‌ای - شکی نیست شما آن را حل و فصل کرده‌اید!"

رییس جمهور اواما با من موافق بود که میشل از پرستیژ بین المللی، مهارت های مذاکره و خلق و خوی صبورانه برخوردار است تا بتواند این وظیفه‌ی خطیر را تقبل نماید. من از دنیس راس نیز که به عنوان فرستاده‌ی ویژه در طول دهه‌ی ۹۰ م خدمت کرده بود خواستم به وزارت امور خارجه برگردد و در خصوص ایران و مسائل منطقه‌ای کار کند. رییس جمهور اواما چنان تحت تاثیر راس بود که به زودی از وی خواست تا به کاخ سفید منتقل شود و از جمله در باره‌ی روند صلح از نزدیک بیشتر به وی مشاوره برساند. گاهی وقت ها بین راس و میشل با توجه به مسئولیت‌های روی هم انباشته و خطرات بالای تکالیف شغلی تنش هایی پدید می آمد. ولی، من به چشم اندازه‌ی هر دو ارزش قائل بودم و از داشتن چنین دو تن متفکر در سیاست خارجی به عنوان بخشی از تیم خود خشنود بودم.

تنها چند روز پس از انتصاب میشل، وی برای یک سفر چند توقفه رو به سوی منطقه نهاد. اسرائیلی‌ها هنوز هم با دولت تازه‌ی خود سر و کار داشتند. بنابراین، میشل دیدارهایش از پایتخت‌های عربی را انجام داد. ماموریتش شامل کار برای صلح نه تنها بین اسرائیل و فلسطینی‌ها، بلکه میان اسرائیل و همه‌ی همسایگانش بود. پایه‌ای جهت یک صلح جامع منطقه‌ای احتمالا می‌توانست نقشه‌ای پیشنهاد شده در ۲۰۰۲م توسط **ملک عبدالله**^۱ پادشاه عربستان سعودی باشد. این طرح به اتفاق آرا توسط تمامی اعضای **اتحادیه‌ی عرب**^۲ از جمله سوریه در مارس ۲۰۰۲م به امضا رسیده بود. همه‌ی آن کشورها و برخی ملت‌های دارای اکثریت مسلمان در بیرون منطقه بر اساس **ابتکار صلح عربی**، آن طور که نامیده می‌شد، توافق نمودند در مقابل توافقی صلح موفقیت‌آمیز، آن‌ها روابط خود با اسرائیل از جمله روابط اقتصادی، سیاسی و همکاری‌های امنیتی را عادی سازند. اگر چنین چیزی بدست می‌آمد، عواقب عظیمی بر دینامیک استراتژیک خاورمیانه داشت. به دلیل تردید مشترک شان نسبت به ایران و شراکت آن‌ها با ایالات متحده، اسرائیل و بسیاری از دولت‌های عربی مخصوصا سلطان نشین‌های خلیج

ملک عبدالله پادشاه عربستان سعودی که در سال ۲۰۱۵م درگذشت و به جای او ملک سلمان به سلطنت رسید-م
اتحادیه‌ی عرب متشکل از کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس و سایر کشورهای عربی است که در سال ۱۹۴۵م تشکیل شد.-م

(فارس^۱) می باید متحدان طبیعی بوده باشند. دشمنی بر سر مناقشه‌ی فلسطین مانع از آن می شد. پیش از جنگ ۲۰۰۸-۲۰۰۹م غزه، ترکیه سعی داشت تا گفتگوهای صلح بین اسرائیل و سوریه را دلالی نماید. چنانچه سوریه می‌توانست از اتحاد زهرآلود خود با ایران در تبادل پیشرفت بر سر **ارتفاعات جولان** (منطقه‌ای که آن را در ۱۹۶۷م به اسرائیل باخت) دست بردارد، آن کار نیز پیامدهای استراتژیکی شگرفی می‌داشت.

تقریباً در هر پایتخت، میشل یک چیز را می شنید: اسرائیل لازم است شهرک نشین ها را در زمینی که یک روزی بخشی از یک دولت فلسطینی خواهد شد متوقف سازد. هر شهرک سازی ورای خطوط قدیمی ۱۹۶۷م دستیابی به توافق نهایی را دشوارتر خواهد ساخت. ایالات متحده چند دهه با گسترش شهرک سازی‌ها به عنوان ضد دستاورد تلاش های صلح مخالفت ورزیده بود. رییس جمهور جورج دبلیو بوش و وزیر امور خارجه اش **جیم بکیر**^۲ به حالت تعلیق درآوردن تعهدات وام به اسرائیل را بر سر همین مسئله در نظر گرفته بودند. رییس جمهور جورج دبلیو بوش خواستار انجماد ساخت و ساز کامل در "نقشه‌ی راه برای صلح" خود بود. اما با

ظاهراً منظور خانم کلینتون از خلیج همان خلیج فارس است که با حذف نام تاریخی آن به عنوان یک سیاستمدار حداقل دستخوش یک خطای بزرگ تاریخی شده است گرچه ظاهراً در جای دیگری نام کامل آن را به شکل خلیج فارس بکار می برد و لی اکثراً فقط خلیج می گوید لذا
واژه‌ی فارس درون پراکنش قرار داده شد-م

^۲ Jim Baker

مناسبات مشخص سیاسی که نتانياهو با شهرک سازان داشت، از او انتظار می رفت از هر گونه محدودیتی طفره برود.

میشل پس از مشاوره‌های اولیه اش پیشنهاد کرد ما از همه‌ی سه طرف دعوا(اسرائیلی‌ها، فلسطینی‌ها و دولت های عربی) بخواهیم تا گام های مشخص سازنده‌ای را برای نشان دادن حسن نیت بردارند و بنیانی جهت بازگشت به مذاکرات مستقیم صلح بنهند.

در خصوص تشکیلات خودگردان فلسطینی، می‌خواستیم کاری بیشتر در سرکوب تروریسم و کاهش تحریکات ضد اسرائیلی انجام بدهد. نمونه‌های تحریک بازنامی یک میدان عمومی در کرانه‌ی غربی به افتخار تروریستی را در بر می گرفت که شهروندان غیر نظامی اسرائیلی را به قتل رساند، **تئوری‌های توطئه** با ادعای این که اسراییل دارد نقشه می‌کشد تا مکان‌های مقدس مسلمانان را نابود کند، و اعمالی که خشونت بیشتر را تکریم کرده تشویق می نمود را به جنبش در می آورد. برای حماس هم، تا زمانی که این سازمان *، اسراییل را به رسمیت بشناسد، و متعهد شود از توافقات امضا شده- ی قبلی فرمانبرداری نماید انزوایش ادامه خواهد داشت . حماس بدون این گام های اساسی، یک کرسی هم در پشت میز(مذاکره) دریافت نخواهد کرد. ما خواستاررهایی بلادرنگ **گیلاد شالیت (Gilad Shalit)** سرباز اسرائیلی ربوده شده که در غزه نگهداری می شد بودیم.

برای دولت های عربی هم، ما امیدوار بودیم گام هایی به سوی عادی سازی روابط با اسرائیل را که در آرمان های ابتکار صلح عربی آمده بود از جمله قائل بودن حقوق عبور از فراز منطقه برای ناوگان هوایی بازرگانی اسرائیل، گشایش دوباره ی دفاتر تجاری و ایجاد مسیرهای پستی را شاهد باشیم. نتانیاهو به من از بابت این امر سر شام در وزارت خارجه در ماه مه ۲۰۰۹ م فشار می آورد. او به ویژه می خواست اقدامی را از طرف **عربستان سعودی** که نقشش به عنوان " خادم حرمین شریفین " (خدمتگزار دو حرم محترم یعنی مکه و مدینه-م) به حرکات وی اهمیت فرامعمولی در منطقه می بخشید ببیند. در ژوئن ۲۰۰۹م، رییس جمهور اوباما به **ریاض** (پایتخت عربستان-م) سفر کرد و شخصا این مسئله را با **ملک عبدالله** مطرح نمود.

برای اسرائیلی ها ما طالب آن بودیم که آنها تمام ساخت و سازهای شهرک نشین ها را در سرزمین های فلسطینی بدون استثنا منجمد سازند. در گذشته، خط سختگیرانه ی ما راجع به شهرک سازی ها متمر ثمر نمی افتاد.

در ابتدا، اسرائیل از قبول درخواست ما اجتناب ورزید. و عدم توافق ما علنا آشکار گردید که سردی شدیدی بین رییس جمهور اوباما و نتانیاهو همراه با به خطر افتادن اعتبار هر دو رهبر را باعث گردید. این امر، کار را برای هر کدام جهت کوتاه آمدن یا مصالحه

بسیار دشوار نمود. دولت های عربی خوشحال بودند که در حاشیه ها بنشینند و دعوا را به عنوان بهانه ای برای بی عملی خود قرار بدهند. عباس هم که سال ها به طور پیوسته خواهان توقف ساخت و سازهای شهرک سازی ها بود، اکنون ادعا می کرد این همه ایده ی ما بوده و می گفت او بدون یک مهلت قانونی برای ساخت و سازهای شهرک سازی ها به میز گفتگوهای صلح نخواهد آمد.

رییس جمهور و مشاورانش حکمت تقاضای انجماد شهرک سازی را استدلال کرده بودند. محکم ترین صدا به نفع انجام چنین کاری نظر **رحم امانوئل**^۱ رییس کارکنان کاخ سفید بود. رحم داوطلب غیر نظامی پیشین نیروهای دفاعی اسرائیل، التزام شخصی عمیقی نسبت به امنیت اسرائیل داشت. با توجه به تجربه هایش در دولت کلینتون، وی گمان می کرد بهترین روش برای مواجهه با دولت تازه ی ائتلاف نتانیاهو آن است که موضع قدرتمندی علنا اتخاذ کنیم، در غیر این صورت، بر همه ی ما چیره خواهد شد. رییس جمهور نسبت به این بحث احساس همدلی می کرد. و گمان می کرد پافشاری بر روی انجماد شهرک سازی یک خط مشی مناسب و هم یک استراتژی زیرکانه است. چون این کار به بازسازی آمریکا به عنوان دلالی یک رنگ در روند صلح کمک می کرد و این طرز تلقی را که ما همیشه جانب اسرائیلی ها را می گیریم سست می نمود. میشل و من نگران بودیم ما خودمان را درون رویا

^۱ Rahm Emanuel

رویی محصور کنیم که نیازی به آن نداریم. این که اسرائیلی‌ها احساس خواهند کرد از آن‌ها خواسته شده بیش از طرف‌های دیگر کار کنند. و تا وقتی که ما آن را علنا مطرح می‌کنیم، عباس نخواهد توانست مذاکرات جدی را بدون آن آغاز کند. یک مقام ارشد اسرائیلی زمانی آن را برای اسرائیلی‌ها به من توضیح داد. بدترین چیز در دنیا این است که یک فریر^۱ باشی. لغتی عامیانه از زبان عبری یعنی "احمق و دهن بین". او به من گفت: "راننده‌های اسرائیلی ترجیح می‌دهند عاقبتشان به بیمارستان بکشد تا این که بگذارند کسی در بزرگراه مانع حرکتشان شود." یک زمانی نقل شده بود بی بی خودش می‌گفت: "ما فریر (احمق و دهن بین) نیستیم. ما بدون این که چیزی بگیریم، چیزی نمی‌دهیم." من بیم آن داشتم که در این شرایط تقاضای ما برای انجماد شهرک‌سازی به خوبی پذیرفته نخواهد شد. اما با رحم و رییس جمهور موافق بودم چنانچه ما تصمیم داریم روند صلحی در حال موت را احیا کنیم، باید کمی هم خطر کنیم. بنابراین، بهار همان سال من پیام رییس جمهور را تا آنجا که می‌توانستم با قوت دریافت نمودم، آنگاه سعی کردم هرگاه دو طرف به شیوه‌ای بد واکنش نشان دادند از عواقب جلوگیری نمایم.

در ژوئن ۲۰۰۹م، دو سخنرانی مهم دورنمای دیپلماتیک را تغییر شکل داد. نخست در قاهره رییس جمهور اوباما رده بندی تازه‌ی شیوا و آرمانی از رابطه‌ی آمریکا با جهان اسلام پیش کش نمود. در

خطابه‌ای با طیف گسترده، وی تعهد شخصی اش را در پیگیری راه حل دو دولت مجدداً تصریح کرد که آرمان‌های اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها هر دو را برآورده می‌ساخت. پیش از سخنرانی، رییس جمهور و من وقتی را صرف یک سفر خصوصی به مسجد سلطان حسن که یکی از بزرگترین مساجد جهان در آن شهر غار مانند است کردیم. ما کفش هایمان را درآوردیم، هنگامی که ما با شگفتی از هنرهای غامض قرون وسطی دیدن می‌کردیم و به توضیحات مورخ تاریخ هنر آمریکایی- مصری گوش فرا می‌دادیم، من یک روسری به سر داشتم.. این لحظه‌ی ساکت و دوست داشتنی با هم در میان همه‌ی دیوانگی‌های سفر ریاست جمهوری و نمایش عمده‌ی سیاست بود. وقتی بعداً همان روز رییس جمهور در سخنرانی اش گفت: "فرهنگ اسلامی به ما طاق‌های با شکوه و مناره‌های مخروطی شکل بلند، شعر ابدی و موسیقی تسلی بخش داده است، خوش نویسی فاخر و مکان‌های غور کردن آرام بخشیده است." باعث شد من لبخند بزنم.

ده روز بعد، بی بی به دانشگاه بار- ایلان (Bar-Ilan) بیرون تل آویو رفت و در حالی که به رد انجماد شهرک سازی ادامه می‌داد، بر ایده‌ی راه حل

- بسیاری از این هنرها و مهارت‌ها اساساً متعلق به ملت‌های بزرگی چون ایران، مصر باستان و غیره بوده که به دلیل هجوم اعراب و سلطه‌ی سیاسی مذهبی آن‌ها به حساب اعراب و فرهنگ اسلامی گذاشته شده و باراک اوباما نیز ظاهراً همین اشتباه را در سخنرانی مصر خود کرده است.-م

دو دولت برای اولین بار صحنه گذاشت. این مانند کلامی موثر به نظر می‌رسید که نتانیاهو می‌خواست به عنوان رهبری که می‌توانست خطرات جسورانه را بعهده گرفته و توافقی تاریخی را بدست دهد از وی یاد شود.

میچل و من تابستان و اوائل پاییز را صرف کار با هردو طرف اسرائیلی و فلسطینی کردیم تا بلا تکلیفی مربوط به شهرک‌سازی‌ها را بشکنیم. منصفانه بگویم، ما در مسئولیت برای ایجاد آن بلا تکلیفی بابت این که اجازه دادیم مسئله به آزمون اراده‌ها تبدیل گردد سهیم بودیم. رییس جمهور اواما تصمیم گرفت بهترین راه برای حرکت به جلو اصرار بر این است که هر دو رهبر وقتی که برای مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ماه سپتامبر در نیویورک بسر می‌برند، با وی به گفتگو بنشینند. این کار مذاکرات رسمی نخواهد بود. اما، ایشان فرصت نخستین را برای گفتگو با یکدیگر فراهم می‌کنند و شاید نیروی محرکه‌ای به سوی یک روند قائم به ذات بیشتر بنا کنند. این نشست در نیویورک ناشیانه بود، هر دو رهبر در باره‌ی مواضع خود آشتی ناپذیر بودند و مخصوصاً در خصوص مسئله‌ی شهرک‌سازی‌ها تمایل اندکی برای مصالحه از خود نشان می‌دادند. رییس جمهور اواما به آن‌ها گفت: "همه‌ی ما باید به خاطر صلح مخاطره کنیم. گسستن خود از تاریخ دشوار است. اما ما باید چنین کنیم."

با دستاورد اندکی جهت ارائه از نیویورک خارج شدیم. ولی من و میچل مشغول کار بر روی نتانیاهو

شدیم و سرانجام او یک توقف نصفه-نیمه را در جوازهای ساخت شهرک های آینده ی کرانه‌ی غربی قبول کرد. ما هنوز هم باید تشخیص می‌دادیم این انجماد تا چه مدت ادامه خواهد یافت و چه نواحی را در بر می‌گیرد. ولی، این آغازی مهم بود. و بیش از هر دولت قبلی اسرائیلی مایل به انجام این کار بود. نقطه‌ی گیر بن بست اورشلیم بود. شرق اورشلیم در ۱۹۶۷م همراه با کرانه‌ی غربی تصرف شده بود و فلسطینی‌ها در رویای روزی بودند که پایتخت دولت آتی خود را در آنجا بنا کنند. بنابراین، فلسطینی‌ها در پی متوقف کردن ساخت و سازها در شرق اورشلیم بودند. این امری نومید کننده برای بی بی بود که از محدودسازی ساخت و ساز در هر قسمت اورشلیم خودداری می‌ورزید.

در ابتدای اکتبر، من با ایهود باراک که شریک ائتلافی نتانیاهو و نیز وزیر دفاع و مهمترین صدا برای صلح در دولت بود سخن گفتم. با وجودی که در منطقه‌ای زندگی می‌کرد که خیلی از امور درست پیش نمی‌رفت، باراک بی نهایت خوش بین بود. او هم‌چنین یکی از بالاترین دارندگان مدال در میان قهرمانان جنگی در میان ملتی با قهرمانان جنگ بود. حتی او در طی حمله‌ی کماندویی (چریکی) شجاعانه‌ای به بیروت در دهه‌ی ۸۰م متحمل زحمات بسیار گردید. به شکلی معروف با هم جور می‌شدیم. گهگاهی او به من تلفن می‌زد و می‌گفت: "هیلا ری! بیا با هم تدابیر جنگی بیندیشیم." و سپس غرق گردباد ایده‌ها و کشمکش‌های تند و تیز

می شد. مشتاق کمک به من برای دستیابی به یک توافق بر سر شهرک سازی‌ها بود که می‌توانست روند (صلح) را به پیش ببرد. او به من گفت: "ما باید مہیای گوش فرا دادن باشیم، حساس و پاسخگو باشیم." اسرائیلی‌ها در نهایت بر سر انجماد ساخت و سازهای تازه در کرانه‌ی غربی به مدت ده ماه به توافق رسیدند اما در مقابل شمول اورشلیم سخت محکم بودند.

من با عباس تماس گرفتم تا پیشنهاد اسرائیل را مورد بحث قرار دهیم. واکنش اولیه‌ی فلسطینی‌ها از رده خارج دانستن و رد آن به عنوان ناکافی "بدتر از بیهوده" بود. ولی من فکر می‌کردم این بهترین توافقی است که آن‌ها می‌خواستند بدست بیاورند. و ما باید از فرصت استفاده کنیم و به سوی مذاکرات مستقیم پیش برویم. من به او تضمین دادم: "آقای رییس جمهور! من می‌خواهم دوباره به شما تاکید نمایم خط مشی ما راجع به فعالیت شهرک سازی‌ها نامتغیر بوده و خواهد ماند. و گرچه مهلت قانونی شهرک سازی‌های اسرائیل آنگونه که توسط جورج میچل برای شما وصف شد عظیم خواهند بود و گامی بی سابقه توسط هردولت اسرائیلی خواهد بود، جایگزینی برای تعهدات نقشه‌ی راه اسرائیل نخواهد گردید." عباس مسئله را با کاربرد کلمه‌ی بی سابقه توسط من نگرفت. اما، راجع به استثنای اورشلیم یا هرگونه محدودیت دیگری خشنود نبود و برای ورود به مذاکرات موافقت ننمود.

به هر رو، برای نشان دادن باور خود، عباس یک امتیاز انحصاری هم مطرح کرد. او پیشنهاد کرد فلسطینی‌ها رای گیری در سازمان ملل متحد را برای گزارش مناقشه برانگیز **گلد استون** که اسرائیل را متهم به جنایات جنگی در طی نبرد ۲۰۰۸م غزه می‌کرد به تاخیر خواهند انداخت. عباس به سبب این تصمیم خود انتقاد تند و تیزی از سرتاسر جهان عرب از جمله حملات بیرحمانه‌ی شخصی بر علیه او توسط **الجزیره** (شبکه‌ی خبری ماهواره‌ای در مالکیت قطر) دریافت نمود. عباس دل نگران بود و محرمانه به من گفت که او برای سلامتی خود بیمناک است و نوه‌هایش در مدرسه مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌اند. من از او به خاطر "تصمیم بسیار شجاعانه و مهمش" تشکر نمودم، اما می‌توانستم بگویم که او داشت متزلزل می‌شد. حدود یک هفته بعد، حرف خود را عوض کرد و خواستار رای گیری سازمان ملل متحد در باره‌ی گزارش **گلد استون** گردید. بعداً، در سال ۲۰۱۱م، **ریچارد گلد استون** خودش برخی از فتنه برانگیز ترین اتهامات درون گزارش از جمله این که ارتش اسرائیل از سر عمد شهروندان غیر نظامی را هدف گرفته است را پس گرفت. ولی، آسیب وارد شده بود.

اواخر اکتبر ۲۰۰۹م، من به امید این که چنین کاری راه را برای مذاکرات مستقیم بین طرفین صاف می‌کند، شدیداً بر روی اجرای مهلت قانونی پیشنهادی شهرک سازی‌ها متمرکز بودم. **در ابوظبی** با عباس و سپس با نتانیا هو در اورشلیم ملاقات

نمودم. در یک کنفرانس خبری نیمه شبی در کنار بی بی که ایستاده بودم، انجماد ساخت و ساز را همانگونه که به عباس گفتم به صورت "بی سابقه" وصف کردم. اما، این بار کاربرد این کلمه توسط من در کشورهای عربی که در آن کشورها مردم فکر می‌کردند من خیلی در قبال یک پیشنهاد دارای شرایط مناسب، که دوره‌ی زمانی کوتاه و شرق اورشلیم را معاف کرده بود دست و دلباز بوده ام خشم آن‌ها را برانگیخت. این نخستین بار هم نبود و آخرین بار نیز نیست که حقیقت سخنی را می‌گفتم که برایم دردسر ساز می‌شد.

بعداً، بسیاری در منطقه در باره‌ی آن مهلت قانونی خیلی مضر کاملاً اندیشمندانه می‌نگریستند. ولی، اولویت بلادرنگ کاهش این وضعیت و متمرکز ساختن مجدد منطقه بر روی مذاکرات مستقیم بود. طی روزهای آتی، من کنترل را در **مراکش** و مصر از دست دادم. در قاهره، من به صورت خصوصی برای رئیس جمهور **حسنی مبارک** شرح دادم و نیز به مشکل علنی که سیاست رسمی ما راجع به شهرک سازی‌ها تغییر نکرده است توضیح دادم. ما کماکان مخالف تمامی ساخت و سازها هستیم و انجماد جامع طولانی‌تر را ترجیح می‌دهیم. البته، من بر سر توصیف خود از آن پیشنهاد جهت توقف همه‌ی فعالیت‌های ساخت و ساز تازه و پایان دادن به سلب مالکیت زمین و صادر نکردن هیچ مجوز یا تاییدی به

عنوان "بی سابقه" استوار بودم. چون حقیقت موضوع این است که کار همین بود.

در اواخر نوامبر، انجماد عملی گردید و تیک تیک عقربه‌های ساعت شروع شد. ما ده ماه وقت داشتیم تا طرف‌های دعوا را به سمت و سوی مذاکرات مستقیم و موافقت‌نامه‌ی صلح جامعی سوق دهیم.

ماه‌ها یکی پس از دیگری سپری می‌شدند. اسرائیل همانطور که قول داده بود، ساخت و سازهای جدید شهرک‌ها را در کرانه‌ی غربی متوقف ساخت. اما، فلسطینی‌ها برای این که شرق اورشلیم را نیز شامل کنند پافشاری می‌کردند و از پیوستن به مذاکرات مستقیم سرباز می‌زدند، گرچه ایشان به واقع با آنچه "گفتگوهای نیابتی" خوانده می‌شد موافق بودند. میچل نیز میان دو طرف برای بحث پیرامون دیدگاه‌هایشان در خصوص مذاکرات اینجا و آنجا آمد و شد می‌کرد.

اسرائیلی‌ها در مارس ۲۰۱۰م، با یک اقدام تحریک‌کننده‌ی غیر ضروری کاری کردند که فلسطینی‌ها مجبور شدند دادخواستی بر علیه آن‌ها بفرستند. معاون رییس جمهور **بایدن** برای سفری حسن‌نیتی از اسرائیل دیدن کرد تا حمایت محکم دولت را از امنیت موکد سازد* و سعی کند نقش ناخوشایند ما در خصوص شهرک‌سازی‌ها را برطرف نماید. وقتی **بایدن** هنوز روی زمین بود و پرواز نکرده بود، وزیر کشور اسرائیل طرح ساخت ۱۶۰۰ واحد مسکونی جدید را در شرق اورشلیم اعلام کرد. حرکتی که

مسلمانان حساسیت‌های فلسطینیان را شعله‌ور می‌ساخت. نتانیاهو گفت وی اصلاً کاری با این زمانبندی نامیمون ندارد، ولی این کار او توسط خیلی‌ها به مثابه‌ی توهین به معاون رئیس‌جمهور و ایالات متحده تلقی می‌شد.

ز نظر شخصیتی بایدن پیرامون همه‌ی اغتشاشات طبعی آرام داشت. رئیس‌جمهور اوباما و رحم‌خشم‌گین بودند و آن‌ها از من خواستند تا این امر را برای بی‌بی‌سی روشن سازم. در تماس تلفنی داغ و طولانی‌ام به نخست‌وزیر گفتم رئیس‌جمهور اوباما اخبار مربوط به شرق اورشلیم را به عنوان "یک توهین شخصی به خود، به معاون رئیس‌جمهور و به ایالات متحده" تلقی می‌کند که این دستمایه‌ی قدرتمندی برای یک مکالمه‌ی دیپلماتیک بود. از این که نقش پلیس فاسد را بازی کنم لذتی نمی‌بردم، اما این نیز بخشی از شغل من بود. او جواب داد: "بگذارید شما و رئیس‌جمهور را خاطر نشان سازم که زمانبندی کاملاً "غیر عمدی و بدشانسی" بود. ولی، او از تغییر تصمیمش خودداری نمود.

به طور اتفاقی، این رخداد درست پیش از کنفرانس سالانه‌ی کمیته‌ی امور عمومی آمریکایی اسرائیلی در واشینگتن همزمان بود که سازمانی مدافع و طرفدار اسرائیل بود. نتانیاهو برنامه داشت تا از دی‌سی (منظور واشینگتن است-م) دیدن کرده و در کنفرانس سخنرانی نماید. نمایندگی دولت هم بسته به نظر من بود. من اول از همه رفتم. جمعیت انبوهی در مرکز میثاق واشینگتن گردآمده

بودند که در ابتدا اندکی محتاط بودند. آن‌ها می‌خواستند بشنوند من چگونه این ستیزه را مهار می‌کنم و آیا من به انتقاد از نتانیاها ادامه می‌دهم؟ می‌دانستم مجبورم راجع به آن سخن بگویم، ولی، من نیز می‌خواستم گامی عقب نشینم و توضیح بدهم که چرا ما به یک توافق صلح مبتنی بر مذاکره به منزله‌ی یک امر حیاتی برای آینده‌ی اسرائیل می‌نگریم.

من از اخلاص شخصی خودم نسبت به امنیت اسرائیل و در خصوص راه حل دو دولت سخن گفتم و نگرانی‌های خودمان را پیرامون روندهای آمارگیری نفوس، فنآوری و ایدئولوژی توضیح دادم. این تا آن زمان جامع‌ترین بحث علنی من به عنوان وزیر خارجه بود در باره‌ی این که وضعیت فعلی ناپایدار است و از چه رو نیاز به صلح انکار ناپذیر می‌باشد. آنگاه، من به آن رویداد ناگوار بر سر شرق اورشلیم اشاره کردم. من گفتم مخالفت ما برپایه‌ی غرور جریحه دار شده نیست، یا بر اساس هیچ نوع داوری پیرامون وضعیت نهایی شرق اورشلیم نیست که می‌باید پشت میز مذاکره بر آن تصمیم گرفته شود. ساخت و ساز تازه در شرق اورشلیم یا در کرانه‌ی غربی اعتماد متقابل را کم می‌کند که ما لازم است میان طرف‌های دعوا بنا کنیم و میان اسرائیل و ایالات متحده روشننگری نمودم که سایرین در منطقه ممکن است سعی کنند بهره برداری نمایند و توانایی منحصر بفرد آمریکا را در ایفای نقش یک واسطه‌ی صادق از بین ببرند. من گفتم: "اعتبار ما در این فرایند بخشی به تمایل ما برای ارزش نهادن به هر دو

طرف دعوا بستگی دارد وقتی آن‌ها با جرات هستند، و وقتی ما موافق نیستیم، که چنین بگوییم و خیلی واضح چنین بگوییم."

سخنرانی ام به آرام کردن بعضی تنش‌ها دست کم در اتاق کمک کرد اما، رابطه‌ی بین نتانیاهو و رییس‌جمهور اواما همچنان رو به زوال می‌نهاد. بعداً، بعداز ظهر با بی بی به مدت بیش از یک ساعت در هتلش ملاقات نمودم. او به من گفت برنامه دارد در سخنرانی اش در کنفرانس عصر هنگام موفق ظاهر شود. و مثل کلامش خوب بود. وی جسورانه گفت: "اورشلیم یک شهرک نشینی نیست. این شهر پایتخت ماست." (ما هرگز به اورشلیم به منزله‌ی یک شهرک نشین اشاره نکرده بودیم. بحث ما این بود که موقعیت نهایی این شهر از راه مذاکرات با حسن نیت تعیین گردد و ساخت خانه‌های جدید برای اسرائیلی‌ها در نواحی فلسطینی برای چنین هدفی سودمند نخواهد بود). روز بعد، نتانیاهو دیدار مقرری با رییس‌جمهور در کاخ سفید داشت. در یک مرحله طی آن مباحثات، گفته شد که رییس‌جمهور وقتی داشت به موضوعات دیگر رسیدگی می‌نمود، او را در **اتاق روزولت** حدود یک ساعت منتظر نگه داشته است. این یک حرکت نامعمول بود ولی، حرکتی که به شیوه‌ای موثر پیام ناخشنودی وی را منتقل می‌کرد. پیامد مثبت این خرده بحران این بود که اسرائیلی‌ها خیلی بیشتر راجع به هشدار دادن به ما پیش از اینکه هر پروژه‌ی مسکونی بالقوه‌ی مناقشه برانگیزی اعلام شود را فهمیدند و آن‌ها راجع

به شرق اورشلیم خیلی حساس تر شدند. دست کم مهلت قانونی ده ماهه به قوت خود باقی ماند و ساخت و ساز اندک شد و یا اصلاً هیچ ساخت و سازی آنجا وجود نداشت.

گویی که تنش‌ها بر سر شهرک‌سازی‌ها کافی نبود و امور در پایان ماه مه بدتر هم شد. کماندوهای اسرائیلی‌ها ناوگان کوچک کشتی‌هایی را که از ترکیه حامل فعالان طرفدار فلسطین بود و سعی داشتند محاصره‌ی غزه توسط اسرائیل را بشکنند مورد حمله قرار دادند. نه (۹) شهروند ترک از جمله یک آمریکایی دارای ملیت دوگانه کشته شدند. من هنگامی که از رژه‌ی **روز یادبود** چاپاکوآ سان می دیدم که یکی از سنت‌های سالانه‌ی محبوب من در شهر کوچک ماست: تماس فوری از سوی ایهود باراک داشتم. ایهود توضیح داد: "ما از نتایج خشنود نیستیم. اما ناچاریم گزینه‌های سختی اتخاذ کنیم. نمی‌توانیم از آن پرهیز نماییم." من به وی هشدار دادم: "عکس العمل‌های پیش‌بینی نشده وجود خواهد داشت."

ترکیه مدت زمان زیادی یکی از تنها شرکای اسرائیل در منطقه بود ولی، در پرتو این منازعه، من ناگزیر بودم ترک‌های به خشم آمده را متقاعد سازم تا در پاسخ دست به اقدامات جدی بر علیه اسرائیل نزنند. روز پس از حمله، وزیر امور خارجه **داوود اوغلو** به دیدار من آمد و ما بیش از دو ساعت حرف زدیم. وی شدیداً احساساتی بود و تهدید کرد که ترکیه ممکن است به اسرائیل اعلام جنگ بنماید. او گفت: "از نظر روانشناختی این حمله مانند ۱۱/۹ (۱۱)

سپتامبر) برای ترکیه می باشد. " و تقاضای
عذرخواهی از طرف اسرائیل و غرامت جهت قربانیان
داشت. او از من پرسید: "چگونه می توانید شما اهمیت
ندهید؟ یکی از آنها شهروندی آمریکایی بود!" البته
که من اهمیت می دادم اما، اولویت نخست من آرام
کردن او و کنار گذاشتن همه ی این حرف های جنگ
و عواقب بود. پس از آن، من به رییس جمهور اوپاما
توصیه کردم به نخست وزیر ترکیه اردوغان هم تلفن
بزنند. سپس، دل نگرانی ها و خواسته های ترکیه را به
نتانیاهو منتقل نمودم. وی گفت او می خواهد همه
چیز را با ترکیه درست کند، اما عذرخواهی علنی
را هم رد کرد. (تلاش هایم در متقاعد ساختن بی بی
در معذرت خواهی از ترکیه در کل باقیمانده ی دوره ی
صدارتم بالا پایین می شد. در برخی مواقع وی به من
می گفت عاقبت این کار را انجام خواهد داد. مگر این
که توسط سایر اعضای ائتلاف راست مرکزی متوقف
گردد. من حتی **هنری کیسینجر** را فهرست کردم تا
این توضیح استراتژیکی را در آگوست ۲۰۱۱م برایش
شرح دهد. سرانجام، مارس ۲۰۱۳م، در حالی که
رییس جمهور بازمنتخب اوپاما طی دیداری از
اورشلیم در کنارش ایستاده بود، بی بی با **اردوغان**
تماس گرفت تا از "اشتباهات عملیاتی" عذرخواهی
کند و مراتب تاسفش را برای از دست رفتن
جان هایی که از این امر ناشی شده است ابراز نماید.
ترک ها و اسرائیلی ها هنوز هم مشغول کار بر روی
بنای مجدد اعتماد از دست رفته در این رخداد می
باشند).

با آرامش ده ماهه‌ی انجماد شهرک سازی‌ها که به تابستان ۲۰۱۰م بر می‌گشت، ما با لزوم برگرداندن طرف‌های دعوا به میز گفتگو مواجه بودیم. من و میچل از اردن و مصر برای فشار آوردن بر فلسطینی‌ها جهت نرم کردن پیش‌شرط‌های خود یاری خواستیم. رییس‌جمهور اواما در ماه ژوئن با عباس ملاقات کرد و یک بسته‌ی کمک عمده‌ی جدید را برای کرانه‌ی غربی و غزه اعلام نمود. سرانجام، در ماه آگوست، عباس موافقت کرد تا در گفتگوهای مستقیم واشینگتن پیرامون تمامی موضوعات اصلی این مناقشه تا زمانی که مهلت قانونی شهرک سازی‌ها به قوت خود باقی بماند شرکت کند. چنانچه این مهلت قانونی تا آخر ماه سپتامبر برنامه‌ریزی شده به پایان برسد، وی دوباره از مذاکرات روی برمی‌گرداند. جورج میچل که به خشم آمده بود از عباس پرسید: "چگونه است چیزی که شما آن را هشت ماه پیش بدتر از بی‌فایده و صفش می‌کردید اکنون اجتناب ناپذیر شده است؟" همه‌ی ما درک می‌کردیم که عباس مجبور است سیاست دشوار خود را با مردم خویش و هم با دولت‌های عربی مدیریت کند ولی، با این حال، این امر مایوس‌کننده بود.

شکی نبود که ما می‌خواستیم تمام مسائل اصلی را ظرف تنها یک ماه حل و فصل کنیم (میچل به شک خوش بینانه‌ای ضرب‌الاجلی یک‌ساله را برای گفتگوها پیشنهاد نمود) ولی، ما امید داشتیم بتوانیم نیروی محرکه‌ی بیشتری برای متقاعد ساختن